

جریان الحاد نوین

حیدر حب الله

ترجمه: سعید نورا

سوال^۱: بسیاری از ملحدان هستند که الحاد خود را ترویج می کنند و ما تاکنون پاسخی مناسب به وقوع چنین فجایعی در فرهنگ بشری ندیده ایم، بسیاری از علما و روشنفکران به مسئولیت خود برای نجات جوامع از چنین افکاری عمل نمی کنند، این نکته اول. اما نکته دوم: ما تا جایی که می توانیم در مورد این نشریات الحادی اظهار نظر می کنیم، آیا این اقدام درست است یا ترویج عقاید آنها محسوب می شود؟ اگر چنین تلقی شود، آیا فضای اسلامی برای رفع چنین شبهات سنگینی که بر دوش ما سنگینی می کند ناکافی است؟

پاسخ: ۱ - برخی از علما - الحمدلله - از گذشته و تا به امروز به بررسی و مطالعه این شبهات و چالش هایی که از آن سخن می گویند و امثال آن ها پرداخته اند و در این باره به طور مبسوط نوشته و سخنرانی کرده اند، بنابراین نمی توانم گفتن که این مشکلات امروز جوابی ندارد. کسانی که بیش از همه به پاسخگویی به این سؤالات اهتمام ورزیده اند، کسانی هستند که در

^۱ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدين والاجتماع ۲: سوال ۳۴۵.

علوم عقلی و فلسفی کار می کنند، اعم از علما، روشنفکران و محققان، چه در جهان عرب و چه در سایر کشورهای اسلامی.

۲- تصدی این علما برای پاسخ به این چالش ها به نظر من ناکافی است، نه از نظر عدم قدرت و استحکام آنچه آنها مطرح می کنند، بلکه از این جهت که حجم این شبهات و چالشها - از نظر کمی و کیفی - مستلزم تلاش گسترده تری است. اکثر اشکالات کلامی که علما به آن می پردازند، اشکالات مذهبی است، در حالی که اشکالات کلی که ناظر به اصل اسلام یا اصل دین است، ممکن است کمتر روی آن کار شده باشد، اما بحمدالله وجود دارد.

این همان چیزی است که مستلزم آن است که علما، متفکران و روشنفکران گرد هم آیند تا نقش ها را تقسیم کنند و حجم تأثیرات تمام این شبهات و اشکالات را ارزیابی کنند و به بهای زوایای دیگر که شاید کم اهمیت تر نباشند، به یک زاویه از مسئله مشغول نشوند.

۳- یکی از دلایل احساس به عدم حضور متفکر اسلامی در مواجهه با شبهات و چالش های آنچه امروز الحاد جدید نامیده می شود این است که نهاد دینی اسلام یا در ماهیت فقهی و اصولی خود را در میان شیعیان مطرح کرده است و یا در ماهیت علوم حدیث و شریعت، مانند اهل سنت، و همین امر باعث شده که تعداد بیشتر از نیاز به پرداختن به مباحثی که ممکن است بتوان به تعداد کمتری از طلاب علوم دینی در آن بسنده کرد مشغول شوند از این رو، همه ما ملزم هستیم که در مورد توزیع نقش ها بر اساس نیازهای موجود در رشته های مختلف علوم اسلامی مانند فقه، اصول، تاریخ، کلام، فلسفه، عرفان، حدیث، علوم قرآنی و غیره بیشتر فکر کنیم.

متأسفانه امروزه برخی از ما هنوز مطالعات قرآنی، حدیثی، فلسفی، کلامی و تاریخی را سبک می شماریم و آنها را از امور خواندنی و اطلاعات عمومی می دانیم و اصرار داریم که فقه و اصول کلید حل همه مشکلات مسلمانان است.

روزی در مصاحبه ای با من در مورد مسائل تحصیلی در حوزه های علمیه که از من سؤالی در این مورد پرسیده شد، گفتم: « نمی دانم توجیه شرعی چنین سخنی چیست؟ مگر نه این است که وظیفه حوزه تربیت نسلی از علمای دین است که بتوانند با امواج نقدی که از داخل فضای

اسلامی و خارج آن می آید مقابله کنند؟ چگونه متکلمینی مانند مفید و مرتضی - و نه فقط جدالیان اهل نزاع - از حوزه فارغ التحصیل شوند، اگر به تربیت آن ها به شیوه ای عمیق و برتر پرداخته نشود؟ آیا حوزه علمیه از دهه ۱۹۶۰ تا امروز با مکاتب فلسفه مدرن، ماتریالیسم و کسانی که بعد از آنها آمدند مقابله نکرد؟ اگر امثال علامه طباطبایی و نسلی که از ایشان آموخته بودند را نداشتیم، چگونه با چنین مسائلی مواجه می شدیم؟ آیا با یک روایت صحیح السند می توان با آنها روبه رو شد؟ یا اینکه با یک موضوع فقهی بر اساس مستندات تاریخی؟ این خود قرآن کریم است که از سوی نویسندگان غربی و مسلمان مورد انتقاد گسترده قرار می گیرد و ده ها تناقض از آن بیرون می آورند، آیا می توان - بدون تربیت نسلی دانش آموخته در علوم قرآنی - با این همه اشکال مقابله کرد؟ آیا با منطق ساده انگاری می توان همه این واقعیت ها را دست کم گرفت؟ بله، علم اصول و فقه توانایی تربیتی بالایی برای برانگیختن ذهن در فرآیندهای تحلیل و فهم متن دارند، اما صرف توانایی دادن یک چیز است و فعال کردن این توانایی در زمینه های مختلف و به گونه ای که خصوصیات هر یک از این زمینه ها را حفظ کند، چیز دیگری است. به این مثال توجه کنید: یکی از محققین بر اساس استناد به سیره عقلانی و امضای این سیره توسط شارع، تشکیکات هرمنوتیکی در شناخت مراد مولف را مورد انتقاد قرار می دهد. به نظر من اگر محققى که ذهنش پر از نظریات تفسیری و هرمنوتیک معاصر باشد، چنین نقدی را بخواند، شگفت زده می شود. هرمنوتیکی از حجیت یا نظام تنجیز و تعذیر سخن نمی گوید بلکه از جانب معرفت شناختی واقعی از امور سخن می گوید حتی اگر همه انسانها این کار را کرده باشند، این برای او اهمیتی ندارد، این مثل فیلسوفی است که قائل به اصالت وجود است و هرچند که این ذهنیت برای او وجود دارد ولی از ذهن عقلانی به دور است در حالی که اصالت ماهیت به حسب تعبیر محقق اصفهانی یک اصالت عقلانی است.

بنابراین این ذهنیت اصولی موجب شده است که محقق عزیز ما دچار خطای سیستماتیک شود. چون همه علوم با ذهنیت اصولی اداره نمی شود، چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که علم فقه و اصول از امور عالم اعتبار است و بسیاری از تحقیقات دیگر از امور عالم واقعیت و حقایق است همانطور که علامه طباطبایی و شهید مطهری فرمودند. حتی اگر در مساحت و محدوده ایده آنها با آنها موافق نباشیم.

من معتقدم که نباید اشکالات و چالش های علوم دیگر را دست کم بگیریم. حتی اگر همه اینها را نادیده بگیریم، آیا این نظر با قرآن کریم و سنت شریف و تعالیم آنها سازگار است؟ کمتر از یک دهم قرآن - به نظر مشهور - در فقه است، آیا تدبیر در قرآن اقتضا می کند که نه دهم دیگر را رها کنیم؟ آیا ساختار متن قرآن در آیات احکام مستلزم دقت و عمق بوده در حالی که ساختار دیگر مباحث نیازی به چنین چیزی نداشته است؟ درباره کتب کلامی حدیثی که مستلزم تحقیق و کاوش فراوان و رفع انواع تعارض بین آنها و بررسی سندها و متون آنها و استخراج عقاید و ارزشها و حقایق موجود در آنها از طریق مقایسه و مقارنه بین آنهاست مانند اصول کافی، التوحید، کمال الدین و... از شیخ صدوق و کتابهای دیگر چه بگوییم؟ با کدام توجیه شرعی من تلاش دهها هزار طلبه را تنها در برخی از آنها قرار دهم و سپس این حجم عظیم از این متون را کنار بگذارم تا تنها - آن هم اگر بخواهند - برای اوقات فراغت و گردش به آنها بپردازند! من چنین چیزی را از فرهنگ دینی دور می دانم و فکر نمی کنم کسی که آن نظری را که شما گفتید این را قبول کند. چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که تفقه در دین - که قرآن کریم ما را به آن تشویق کرده است - مقتصر در فقه نمی باشد بلکه تأمل در تمام دین است که شامل فقه و اخلاق و تاریخ و عقاید و غیره است. آنچه ما می گوییم به گواهی تاریخ علمای مسلمان از همه مذاهب است.»

۴ - برخی از مشکلاتی که ما در این سطح با آن مواجه هستیم در این است که معیارهای اقناع برای این نوع افراد بی فایده است، مواجهه کمتر مبلغ، واعظ، متفکر، روشنفکر، عالم و فقیه مسلمان با این گونه اشکالات، توانایی او در پاسخ به آنها را ضعیف می کند. چرا که هر فضای شناختی روش های اثباتی و اقناعی خاص خود را دارد، در مسائل شرعی می توان از ابزارهای قیاسی و اقناعی خاصی استفاده کرد که لزوماً در مسائلی مانند نقد کلی دینی مفید نیست و همچنین در تحقیقات فلسفی نیز وسائل اقناعی و برهانی متفاوت است به همین دلیل است که ما به ندرت کسانی را داریم که در چنین موضوعاتی آموزش ببینند تا به روشی به آنها بپردازند که واقعاً بر کسانی که این مشکلات برای آنها مستحکم شده تأثیر بگذارد.

این موضوع مستلزم برگزاری کارگاه های آموزشی در نهادها و موسسات دینی است که به برخی از علاقه مندان و دانش پژوهان مجموعه ای از ویژگی ها را آموزش دهند که به خواست خدا

بتوانند با شایستگی و موفقیت در این عرصه به کاوش بپردازند. در این سطح - شکر خدا - کارهایی انجام شده است، اما نیازها همچنان بیشتر است.

۵ - یکی از روشهای مؤثر برای مقابله با جریان نقد جدید دین، اعتراف به خطا و اعتراف به کاستی یا سهل انگاری در صورت وجود و عدم اصرار بر سیاست سرکوب، ابهام و تسامح است و هر چه بیشتر عینی باشیم و حقیقت را حتی اگر علیه خودمان باشد، بگوییم در این صورت سخنان ما در سطح افکار عمومی و جامعه منتقد نیز اعتبار بیشتری پیدا می کند، همچنین هرچه لجاجت بیشتری به خرج دهیم و نخواهیم به مشکل و خطایی در علوم دینی و فقهی خود و کسانی که قبل از ما بودند اعتراف کنیم کارها پیچیده تر می شود.

اعتراف به اشتباه از یک سو یک فضیلت اخلاقی ذاتی و از سوی دیگر صفتی است که آثار عینی و عقلانی دارد. اگر انبیا و رسولان کامل و معصوم بودند، ضرورتی ندارد پیروانشان هم اینطور باشند تا باز هم مجبور به دفاع از اشتباهاتشان باشیم، تواضع هم در اینجا ضروری است .

۶ - هیچ ایرادی ندارد که هر کسی برای بحث در مورد این اشکالات ورود پیدا کند، به شرط اینکه صلاحیت لازم را داشته باشد، زیرا در صورت عدم صلاحیت ممکن است اشتباه کند و اطلاعات نادرست ارائه دهد و چه بسا در مقابل دیگران ضعیف جلوه کند، در نتیجه موجب تضعیف کل جایگاه دینی شود و ممکن است در مسئله ای متخصص نباشد در نتیجه در ورطه قول به غیر علم گرفتار آید. بنابراین هرکس بخواهد به پاسخ از این گونه اشکالات بپردازد باید بسته به نوع آن اشکالی که می خواهد به آن بپردازد تا حدودی آمادگی داشته باشد.

از این روست که در متون فراوانی از اهل بیت علیهم السلام آمده است که برخی از اصحاب خود را به مناظره و دانش کلام تشویق می کنند و از برخی دیگر جلوگیری می کنند، این مطلب در برخی از روایات اینگونه تعلیل شده است که به جهت سلامت عملیات جدلی و مناقشه و همچنین عدم گرفتاری شخص مناظره کننده در خطاها و ابهامات و اشتباهات است.

۷ - این ایده که ما باید در برابر پدیده های جدید سکوت کنیم. زیرا مناقشه و بحث با آن موجب ترویج آن می شود، این نظر از یک سو صحیح و از سوی دیگر نادرست است. اما وجه درست آن این است که وقتی این پدیده ها بسیار ساده، حاشیه ای و اساساً بی اثر هستند و مخاطبی هم

ندارند، در این صورت طرح این مباحث به صورت گسترده - به ویژه زمانی که شخصیت‌های بزرگ وارد بحث درباره آن می‌شوند - منجر به ترویج آنها خواهد شد و اگر در ترویج این مباحث همراه با مناقشه آن‌ها فایده‌ای نباشد چرا این کار را انجام دهیم؟ اما وقتی این پدیده‌ها در جامعه متبلور شده‌اند، شناخته شده و مخاطب خاص خود را دارند، حتی اگر این مخاطب اکثریت را تشکیل ندهد، در این صورت باید با آنها گفت و گوی علمی کرد. در واقع من معتقدم که گاهی بهتر است مردم را به آنها آشنا کنیم تا دیگران از این رویکردها و جریان‌ها به همراه رویکردهای ناقد آنها آگاهی داشته باشند.

اما آنچه که برخی از ما انجام می‌دهند که اجازه می‌دهیم این پدیده‌ها رشد کرده و رشد کرده و رشد کنند، بی آن که به آن توجهی داشته باشیم بلکه با نگاهی بسیار تحقیر آمیز به آن‌ها نگاه می‌کنیم، به این بهانه که اگر باب بحث را با آنها باز کنیم، بزرگ شده و رشد می‌کنند... این گفته درست نیست و شواهد میدانی کاملاً برعکس است. حجم جریانات فکری در عرصه اسلامی باید بررسی شود. برای اینکه بدانیم چه زمانی باید این موضوع را برای بحث مطرح کنیم و چه زمانی نه، نباید همیشه از روش سر در برف کردن استفاده کنیم همچنان که نباید همیشه از اسلوب آن خانمی که در ساحل رودخانه استحمام می‌کرد سپس به مردم (که در حقیقت او را نمی‌دیدند) فریاد می‌زد که به او نگاه نکنند، چون برهنه است! استفاده کنیم